

## بیانیه‌ی کمونیست در عصر حاضر

دشوار است باور کنیم که با صدمین سالگرد بیانیه‌ی حزب کمونیست فقط ده سال فاصله داریم! این اعلامیه که نشان دهنده‌ی نبوغی است بیش از هر اعلامیه‌ی دیگری در ادبیات جهانی، حتی امروز هم با طراوت خود ما را شگفتی زده می‌کند. انگار مهم‌ترین بخش‌های آن همین دیروز نگاشته شده. تردیدی نیست که نویسندگان جوان این بیانیه (مارکس ۲۹ ساله و انگلس ۲۷ ساله) توانستند بیش از هر کس دیگر پیش از اینان، و شاید بیش از هر کس دیگر پس از اینان، به آینده‌ی دورتر بنگرند.

در مقدمه مشترکی که مارکس و انگلس بر چاپ ۱۸۷۲ نوشتند، اعلام کردند که به رغم کهنه شدن برخی از بخش‌های نه چندان مهم این بیانیه، به خود این حق را نمی‌دهند که دیگر تغییری در نسخه اصلی آن بدهند، چرا که بیانیه به این زودی، یعنی در طول بیست و پنج سال پس از چاپش، صورت سندی تاریخی را به خود گرفته است. از آن زمان تا کنون شصت و پنج سال دیگر می‌گذرد. بخش‌های جداگانه‌ای از بیانیه بیشتر در اعماق گذشته فرو رفته است. در این دیباچه ما خواهیم کوشید با ایجاز تمام هم عقایدی را تعیین کنیم که امروز به قدرت کامل خود باقی هستند و هم عقایدی را روشن کنیم که احتیاج به دگرگونی و تکمیل اساسی دارند.

۱- نظریه مادی تاریخ که مارکس مدت زمانی کوتاه پیش از بیانیه کشف و با مهارتی کامل در آن به کار برد، از بوته‌ی آزمایش حوادث و ضربات انتقاد مخالفان کاملاً پیروز در آمده است. امروز این نظریه یکی از ارجمندترین ابزار تفکر بشری است. کلیه‌ی تعبیرات دیگر از جریان تاریخ معنی علمی خود را یک سره از دست داده اند. با اطمینان تمام می‌توان اعلام کرد که در عصر ما محال است که انسان بتواند نه تنها مبارزی انقلابی بلکه حتی ناظر تحصیل کرده در علم سیاست باشد، بی آن که تفسیر مادی از تاریخ را درک کرده باشد.

۲- فصل نخستین بیانیه با این کلمات آغاز می‌شود: "تاریخ تمام جوامعی که تا کنون وجود داشته، تاریخ مبارزات طبقاتی است". این اصل مسلم که مهم‌ترین استنتاج از تفسیر مادی از تاریخ است در مبارزه‌ی طبقاتی بی‌درنگ تبدیل به موضوع دعوا شد. ریاکاران ارتجاعی، عالم‌نمایان لیبرال، دموکرات‌ها خیال‌باف، علیه نظریه‌ای که در برابر "رفاه همه گانی"، "وحدت ملی"، و "حقایق ابدی اخلاقی" به عنوان نیروی محرکه تاریخ، مبارزه براساس منافع مادی را می‌گذاشت، حملاتی سخت زهرآگین شروع کردند. سپس افرادی از صفوف خود نهضت کارگری، یعنی به اصطلاح تجدیدنظرطلبان- طرف داران تجدیدنظر در مارکسیزم با روح سازش کاری و آشتی طبقاتی- به آنان پیوستند. سرانجام در دوران ما، جانشینان قلابی\* و حقیر بین‌المللی کمونیستی\*\* ("استالینیست‌ها") قدم در جا پای آنان گذاشته اند: سیاست به اصطلاح "جبهه‌ی مردم"، یک سره از تکذیب قوانین مبارزه‌ی طبقاتی سرچشمه می‌گیرد. ضمناً، دقیقاً این عصر امپریالیزم است که با رساندن تمام تناقضات اجتماعی به اوج شدت وحدت خود، پیروزی نظر عالی بیانیه‌ی کمونیست را ثابت می‌کند.

۳- تشریح استخوان بندی سرمایه داری به عنوان مرحله‌ی خاص در رشد اقتصادی اجتماع، در سال ۱۸۶۷ به وسیله‌ی مارکس در شکل نهائی اش در کتاب سرمایه، ترسیم شد. ولی پیش از آن، در بیانیه‌ی کمونیست، خطوط اصلی این تجزیه و تحلیل آینده، به قدرت تمام طرح ریزی شده است: پرداخت نیروی کار معادل هزینه‌ی تولید مجدد آن؛ تصاحب ارزش اضافی به وسیله‌ی سرمایه داران؛ رقابت، به عنوان قانون اساسی مناسبات اجتماعی؛ نابودی طبقات بینامین، یعنی خرده بورژوازی شهری و توده‌های روستایی؛ تمرکز ثروت در دست عده‌ای صاحب ثروت دائماً رو به کاهش از یک طرف؛ و رشد کمی افراد پرولتاریا از طرف دیگر؛ آمادگی شرایط مادی و سیاسی از پیش برای پیدایش رژیم سوسیالیستی.

۴- مقوله موجود در بیانیه مبنی بر تمایل سرمایه داری به پائین آوردن سطح زندگی کارگران و حتی تبدیل کردن آنان به گروهی از بی چیزان، دستخوش مخالفت‌های شدید شده بود. کشیشان، استادان دانشگاه، وزراء، روزنامه نگاران، نظریه پردازان سوسیال دموکرات، رهبران سندیکاها کارگری، علیه "نظریه‌ی فقیرسازی" جبهه بستند. آنان به نحوی لایتغیر نشانه‌های کامیابی روزافزون را بین رنجبران کشف می‌کردند، اشرافیت کارگری را به جای پرولتاریا قالب می‌کردند و یا تمایلی گذرا را به جای حرکتی دائمی، می‌پذیرفتند. در این اثنا رشد نیرومندترین سرمایه داری جهان، یعنی، سرمایه داری آمریکا، میلیون‌ها نفر از کارگران را به صف بی چیزان رانده است؛ بی چیزانی که به خرج اعانات دولت فدرال، شهرداری و یا اعانات خصوص، به حیات خود ادامه می‌دهند.

۵- در مقابل بیانیه که بحران‌های اقتصادی و صنعتی را به عنوان سلسله فجایعی هر چه گسترده تر ترسیم می‌کرد، تجدیدنظرطلبان سوگند یاد کردند که رشد ملی و بین‌المللی تراست‌ها کنترل بر بازار را تضمین کرده، به تدریج امحاء بحران‌ها را پیش خواهد آورد. پایان قرن گذشته و آغاز قرن حاضر، شاهد رشد سرمایه داری با چنان قدرت طوفان بود که تمام بحران‌ها را بدل به توقف‌های "تصادفی" سر راه کرد. ولی این دوران به نحوی بازگشت ناپذیر ادامه یافته است. در تحلیل نهائی ثابت شد که در این مساله نیز حق به جانب مارکس بود.

۶- "قوه‌ی اجراییه دولت جدید چیزی نیست جز مجلس برای اداره‌ی امور جمعی کل بورژوازی". فرمول مجملی که رهبران سوسیال دموکراسی به عنوان یک تناقض روزنامه نگاری بدان می‌نگریستند، در واقع شامل تنها نظریه علمی دولت است. دموکراسی قالب ریزی شده به وسیله‌ی بورژوازی، برخلاف رأی برنشتین و کائوتسکی\* توپره‌ای خالی نیست که بتوان هر نوع محتوی طبقاتی را بی دغدغه در آن چپاند. دموکراسی بورژوازی، فقط می‌تواند به بورژوازی خدمت کند. حکومت "جبهه مردم"- خواه در راسش بلوم و شوتام نشسته باشند، و خواه کابلرو و یا نگرین\*\* - فقط "مجلسی برای اداره‌ی امور جمعی کل بورژوازی" است. هر وقت که این "مجلس" در اداره‌ی امور ضعف نشان دهد، بورژوازی با اردنگی بیرونش می‌کند.

۷- "هر مبارزه‌ی طبقاتی، مبارزه‌ی سیاسی است". "سازمان یافتن پرولتاریا به عنوان یک طبقه... سازمان یافتن متعاقب آن در یک حزب سیاسی است". اتحادیه گرایان کارگری از یک طرف، و آنارکوسندیکالیست‌ها از طرف دیگر، مدت‌ها از درک این قوانین تاریخی رم کرده اند و هنوز هم می‌کوشند که رم بکنند: اتحادیه گرائی "ناب" ضربه‌ای خردکننده در بزرگ‌ترین مأمون خود یعنی آمریکا، دیده است. آنارکوسندیکالیزم در آخرین قلعه‌ی خود یعنی اسپانیا، شکستی جبران ناپذیر متحمل شده است. در این جا نیز حقانیت بیانیه به ثبوت رسیده است.

۸- پرولتاریا نمی‌تواند قدرت را در چارچوب قانونی بورژوازی تسخیر کند. "کمونیست‌ها آشکارا اعلام می‌کنند، که هدف‌های آنان تنها از راه سرنگون کردن تمام شرایط اجتماعی کنونی از طریق توسل به زور، تحقق پذیر است". اصلاح طلب\*\*\* کوشید اصل مسلم بیانیه را براساس عدم بلوغ نهضت در آن زمان و رشد ناقص دموکراسی، تفسیر کند. سرنوشت "دموکراسی‌های" ایتالیا، آلمان و جاهای دیگر، نشان می‌دهد که "عدم بلوغ" خصیصه‌ی باز آراء خود اصلاح طلبان است.

\* Epigones

\*\* Communist International

\* Bernstein, Kautsky

\*\* Blum, Chautemps, Caballero, Negrin

\*\*\* Reformism

۹- برای دگرگونی کردن سوسیالیستی اجتماع، طبقه ی کارگر باید چنان قدرتی را در دست خود متمرکز کند که هرگونه مانع سیاسی در سر راه خود به سوی سیستم جدید را، به کلی خرد و نابود کند. "پرولتاریای سازمان یافته به عنوان طبقه ی حاکم"- این است دیکتاتوری. در عین حال این تنها دموکراسی واقعی پرولتاریائی است. وسعت و عمق آن بستگی به شرایط عینی تاریخی دارد. هر قدر که تعداد کشورهای که راه انقلاب سوسیالیستی را انتخاب می کنند بیشتر باشد، همان قدر دیکتاتوری شکل های آزادتر و قابل انعطاف تری پیدا خواهد کرد، و دموکراسی کارگران وسیع تر و عمیق تر خواهد شد.

۱۰- رشد بین المللی سرمایه داری، صبغه ی بین المللی انقلاب پرولتاریائی را از پیش تعیین کرده است. "عمل متحدانه، دست کم از طرف کشورهای بزرگ متمدن، یکی از نخستین شرایط آزادی پرولتاریاست. رشد بعدی سرمایه داری، نقاط مختلف گیتی را از "متمدن" تا "غیرمتمدن" چنان به هم نزدیک کرده است که مسأله انقلاب سوسیالیستی به نحوی قاطع و کامل، صبغه ای جهانی به خود گرفته است. بوروکراسی شوروی کوشید بیانیه را از نظر این موضوع بنیادی تصفیه کند. انحطاط بناچار تئستی دولت شوروی، تصویری است بارز از قلابی بودن نظریه "سوسیالیسم در یک کشور".

۱۱- "وقتی که در جریان حرکت امور، امتیازات طبقاتی از بین رفت و سراسر تولید در دست جمع بزرگی از کل ملت قرار گرفت، قدرت عمومی، صبغه سیاسی خود را از دست خواهد داد". به عبارت دیگر دولت راه زوال می پیماند. جامعه می ماند، رها شده از غل و زنجیرش. و این چیزی جز سوسیالیسم نیست. عکس قضیه: رشد غول آسای اختناق دولتی در اتحاد جماهیر شوروی، شاهد بارزی است از این که جامعه از سوسیالیسم دور می شود.

۱۲- "کارگران کشور ندارند". این کلمات بیانیه به کرات از طرف کوه نظران به عنوان کنایه ای تحریک آمیز ارزیابی شده است. حقیقت امر این است که در مورد مسأله "میهن" سرمایه داری، مارکس و انگلس تنها دستورالعمل ممکن را در اختیار پرولتاریا گذاشتند. تخلف از این دستورالعمل توسط بین الملل دوم نه تنها اروپا را در چهار سال تمام دچار ویرانی کرد، بلکه سبب رکود کنونی فرهنگ جهان نیز شد. با در نظر گرفتن جنگ قریب الوقوع جدید که خیانت بین الملل سوم راه ها را برای آن هموار کرده است، بیانیه حتی هنوز هم قابل اعتمادترین دستورالعمل در مورد مسأله "میهن" است.

بدین ترتیب ما می بینیم که این محصول نسبتاً مختصر و مشترک دو نویسنده ی جوان، هنوز در مورد بزرگ ترین و داغ ترین مسائل مربوط به مبارزه برای آزادی، دستور العمل بی نظیری در اختیار ما می گذارد. کدام کتاب دیگری را حتی از دور می توان با بیانیه ی کمونیست مقایسه کرد؟ لکن این بدان معنی نیست که پس از نود سال رشد بی وقفه ی نیروهای تولیدی و مبارزات اجتماعی گسترده، بیانیه نه نیازی به اصلاح و نه اختیاری به ملحقات دارد. تفکر انقلابی هیچ وجه اشتراکی با بت پرستی ندارد. برنامه ها و پیش بینی ها در سایه ی تجربه که عالی ترین معیار خرد بشری است به محک زده شده، اصلاح می گردند. بیانیه نیز احتیاج به اصلاح و الحاق دارد. با وجود این، همان طور که خود تجربه ی تاریخ نشان داده است، این اصلاحات و ملحقات موقعی موفقیت آمیز می تواند باشد، که منطبق با شیوه ی نهفته در شالوده ی خود بیانیه ی کمونیست، صورت گیرد. ما سعی خواهیم کرد به چند مورد بسیار مهم اشاره کنیم.

۱- مارکس چنین تعلیم می دهد که هیچ دستگاه اجتماعی پیش از فرسودن ظرفیت های خلاقه اش از عرصه ی تاریخ رخت نمی بندد. بیانیه ی کمونیست پوست سرمایه داری را، به علت آن که سرمایه داری رشد نیروهای تولیدی را به عقب می اندازد، می کند. با وجود این، در آن دوران و هم چنین در دهه های بعد، این تأخیر فقط ماهیتی نسبی داشته است. اگر در نیمه ی دوم قرن نوزدهم، امکان آن بود که اقتصاد بر مبنای سوسیالیستی، سازمان پیدا کند، ضربان رشد آن فوق العاده سریع تر می شد. لکن این اصل مسلم و غیرقابل انکار نظری، این حقیقت را که نیروهای تولیدی به گسترش خود به مقیاس جهانی تا جنگ اول جهانی ادامه دادند، بی اعتبار نمی کند. فقط در طول بیست سال گذشته، به رغم جدیدترین پیروزی ها علم و تکنولوژی، عصر رکود سرتاسری و حتی زوال اقتصاد جهانی آغاز شده است. بشریت دارد سرمایه ی مترکم خود را خرج می کند، در حالی که، جنگ بعدی شالوده های اساسی تمدن را در سال های آینده به نابودی تهدید می کند. نویسندگان بیانیه گمان می کردند که مدت ها پیش از آن که سرمایه داری از صورت یک رژیم نسبتاً ارتجاعی به صورت یک رژیم مطلقاً ارتجاعی تبدیل پیدا کند، اسقاط خواهد شد. این تبدیل و دگرگونی، شکل نهایی خود را در برابر چشم نسل حاضر پیدا کرد و عصر ما را به عصر جنگ، انقلاب و فاشیسم تبدیل کرد.

۲- اشتباه مارکس و انگلس در مورد ازمنه ی تاریخی، از یک سو از کوچک شمردن امکانات آتی نهفته در سرمایه دار سرچشمه می گرفت و از سوی دیگر، از بزرگ شمردن بلوغ انقلابی پرولتاریا. انقلاب ۱۸۴۸، به همان گونه که بیانیه پیش بینی کرده بود، بدل به انقلاب سوسیالیستی نشد، بلکه امکان گسترش وسیع سرمایه داری را به روی آلمان باز کرد. کمون پاریس ثابت کرد که پرولتاریا بدون داشتن یک حزب انقلابی آبدیده در رأسش، نمی تواند قدرت را از دست بورژوازی خارج کند. در عین حال، مدت طولانی کامیابی سرمایه داری، سبب تعلیم یافتن پیشتازان انقلابی نشد، بلکه سبب انحطاط بورژوائی اشرافیت کارگری گردید، که آن نیز به نوبه خود تبدیل به ترمز اصلی در انقلاب پرولتاریائی شد. با در نظر گرفتن اوضاع و شرایط، برای نویسندگان بیانیه ی کمونیست امکان آن نبود که این "دیالکتیک" را پیش بینی بکنند.

۳- برای بیانیه ی کمونیست، سرمایه داری، قلمرو رقابت آزاد بود. بیانیه ضمن اشاره به تمرکز روزافزون سرمایه، نتیجه لازم را در مورد مسأله ی انحصار که شکل حاکم سرمایه داری در عصر ما شده، و مهم ترین شرط لازم برای پیدایش اقتصاد سوسیالیستی است، نگرفت. تنها بعدها بود که مارکس در سرمایه، تمایل انتقال رقابت آزاد به قالب انحصار را بیان کرد. این لنین بود که در کتاب خود امپریالیسم، سرشت علمی سرمایه داری انحصاری را بیان کرد.

۴- نویسندگان بیانیه با انتخاب نمونه ی "انقلاب صنعتی" انگلستان به عنوان اساس کار خود، جریان از بین رفتن طبقات بینابین را به عنوان پرولتاریزه شدن کلی صنایع دستی، صنف های خرده پا، و توده های روستائی، به طرز بی حد یک جانبه ترسیم کردند. حقیقت این است که نیروهای اصلی رقابت، این کار هم فوق العاده مترقی و هم وحشیانه را هنوز تکمیل نکرده است. سرمایه داری خرده بورژوازی را سریع تر از آن چه پرولتاریزه اش کرده باشد، از بین برده است. علاوه بر این، دولت بورژوائی، مدت هاست سیاست آگاهانه ی خود را متوجه حفظ تصنعی اقبال خرده بورژوا کرده است. در قطب مقابل، رشد تکنولوژی، و تشکل صنایع بزرگ، بیکاری مزمن به وجود آورده، مانع پرولتاریزه شدن خرده بورژوازی می گردد. هم زمان با آن، رشد سرمایه داری، پیدایش خیل عظیمی از تکنیسین ها، مدیران، کارمندان تجاری، و خلاصه آن چه را که به اصطلاح "طبقه ی متوسط جدید" خوانده می شود، بی اندازه تسریع کرده است. در نتیجه، طبقات بینابین که بیانیه به ناپدید شدن آن ها این همه به صراحت اشاره می کند، حتی در کشور آن همه صنعتی چون آلمان، نیمی از جمعیت را تشکیل می دهند. لکن، حفظ تصنعی اقبال کهنه ی خرده بورژوا، تضادهای اجتماعی را تسکین نمی دهد، بلکه برعکس، آنان را از کینه جوئی ویژه ای برخوردار می کند، و این وضع به همراه ارتشی دائمی از بیکاران، شوم ترین مظهر فساد سرمایه داری را تشکیل می دهد.

۵- بیانیه ی کمونیست که برای عصر انقلابی نوشته شده، شامل (در آخر فصل دوم) ده درخواست است، که با مرحله ی انتقال مستقیم از سرمایه دار به سوسیالیسم ارتباط دارد. در دیباچه ۱۸۷۲، مارکس و انگلس اعلام کردند که این درخواست ها تا حدی کهنه شده است، و به هر طریق، حائز اهمیت ثانوی است. اصلاح طلبان از موقعیت این ارزیابی استفاده کرده، چنین نتیجه گرفتند که درخواست های انتقالی انقلابی برای همیشه جای خود را به "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی داده است، برنامه ای که همه می دانند از محدودی دموکراسی بورژوائی پا فراتر نمی گذارد. حقیقت این است که نویسندگان بیانیه به دقت هر چه تمام تر در نوشته ی خود اصلاح اصلی برنامه ی انتقالی خود را بیان داشتند و آن این بود که، "طبقه ی کارگر نمی تواند به سادگی دستگاه دولتی آماده را به چنگ آورده، از آن برای تحقق هدف ها خود استفاده کند". به طریق اولی، این اصلاح، علیه بت پرستی دموکراسی بورژوائی اقامه شد. بعدها مارکس، در مقابل دولت سرمایه داری، دولتی از نوع کمون گذاشت. در تعقیب این فکر، این "نوع" دولت، شکل برجسته تر شوراها را پیدا کرد. امروزه، برنامه ای انقلابی بدون شوراها و کنترل توسط کارگران نمی تواند وجود داشته باشد. وانگهی، آن ده

درخواست بیانیه که در دوران فعالیت مسالمت آمیز پارلمانی "کهنه" به نظر می آمد، امروز به طور کامل ارزش واقعی خود را پیدا کرده است. از طرف دیگر، "برنامه ی حداقل" سوسیال دموکراسی به نومیدانه ترین شکلی، کهنه و عتیقه شده است.

۶- برای مستدل کردن این پیش بینی که، "انقلاب بورژوازی در آلمان... پیش درآمدی خواهد بود بر انقلاب پرولتاریائی که بلافاصله به وقوع خواهد پیوست"، بیانیه ی کمونیست از شرایط فوق العاده پیش رفته تمدن اروپائی نام می برد در مقام مقایسه با آن چه در انگلستان قرن هفدهم و فرانسه قرن هیجدهم وجود داشت، و نیز به رشد هر چه بیشتر پرولتاریا اشاره می کند. اشتباه در این پیش بینی تنها در تاریخ وقوع آن نبود؛ انقلاب ۱۸۴۸ در طول چند ماه ثابت کرد که هیچ کدام از طبقات بورژوا در شرایطی پیش رفته تر، قادر به رساندن انقلاب به مرحله نهائی آن نیستند: بورژوازی بزرگ و متوسط، بیش از حد با زمین داران نزدیک است، و زنجیری ترس از توده هاست؛ خرده بورژوازی بیش از حد مشتت است و در رأس های رهبری کننده اش وابسته ی بورژوازی بزرگ.

همان طور که در سراسر مسیر رشد بعدی تاریخ در اروپا و آسیا دیده شده است، به طور کلی، انقلابی بورژوازی دیگر به تنهایی نمی تواند به کمال خود دست پیدا کند. تصفیه ی کامل جامعه از ابطال فنودالی، تنها به این شرط قابل تصور است که پرولتاریای آزاد شده از نفوذ طبقات بورژوازی بتواند خود را در رأس توده های روستائی قرار دهد، و دیکتاتوری انقلابی خود را مستقر گرداند. به همین دلیل، انقلاب بورژوازی در مرحله ی اول انقلاب سوسیالیستی ادغام شده، در نتیجه در آن مستحیل می شود. بدین ترتیب انقلاب ملی، بدل به حلقه ای در سلسله زنجیر انقلاب جهانی می شود. دگرگونی شالوده ی اقتصادی و سراسر مناسبات اجتماعی، صیغه ای پیگیر (بی وقفه) به خود می گیرد.

برای احزاب انقلابی کشورهای عقب افتاده آسیا، آمریکای لاتین و آفریقا، درک ارتباط ساختمانی بین انقلاب دموکراتیک و دیکتاتوری پرولتاریا- و از این راه انقلاب سوسیالیستی جهانی- مسأله مرگ و زندگی است.

۷- گرچه بیانیه نشان می دهد که چگونه سرمایه داری، کشورهای عقب افتاده و ابتدائی را به حریم گرداب خود می کشاند، لکن به مبارزه ی کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره برای کسب استقلال اشاره ای نمی کند. از آن جا که مارکس و انگلس انقلاب اجتماعی را "دست کم در کشورهای بزرگ متمدن"، مسأله ای برای چند سال بعد می شمردند، موضوع استعمار از نظر آنان به خودی خود حل شده بود، البته نه در نتیجه ی نهضت استقلال طلبانه ملیت های ستم زده، بلکه در نتیجه ی پیروزی پرولتاریا در پایتخت های سرمایه داری. به همین دلیل مسائل مربوط به استراتژی انقلابی در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره، به هیچ نحو در بیانیه مورد بررسی قرار نگرفته است. اما این مسائل نیاز به راه حل مستقل دارد. مثلاً این کاملاً بدیهی است که گرچه مسأله "سرمین ملی اجدادی" بدل به هلاکت بارترین ترمز تاریخی در کشورهای پیشرفته سرمایه داری گردیده است، لکن هنوز در کشورهای عقب مانده ای که مجبور به مبارزه در راه موجودیت مستقل هستند، این مسأله عاملی نسبتاً مترقی به شمار می آید.

بیانیه اعلام می کند که، "کمونیست ها در همه جا از تمام نهضت های انقلابی علیه نظام کنونی اجتماعی و سیاسی حمایت می کنند". نهضت نژادهای غیرسفید علیه ستم گران امپریالیستی شان، یکی از مهم ترین و نیرومندترین نهضت ها علیه نظام موجود است و به همین دلیل نیازمند حمایت کامل، غیرمشروط، و نامحدود پرولتاریای نژاد سفید است. افتخار ایجاد استراتژی انقلابی برای ملیت های ستم زده بیش از همه به لنین تعلق دارد.

۸- منسوخ ترین بخش بیانیه- نه از نظر روش، بلکه از نظر مطلب- انتقاد از ادبیات "سوسیالیستی" نیمه اول قرن نوزدهم (فصل سوم) و تعریف موضوع کمونیست ها در رابطه با احزاب مختلف اپوزیسیون (فصل چهارم) است. نهضت ها و احزاب یاد شده در بیانیه را انقلاب ۱۸۴۸ و یا به تعاقب آن، ضدانقلاب، چنان در هم کوفت که برای پیدا کردن نام آنان باید به لغت نامه تاریخی مراجعه کنیم. با وجود این، در این بخش نیز شاید بیانیه امروز به ما نزدیک تر باشد تا به نسل گذشته. در عصر شوکوفائی بین الملل دوم، وقتی که به نظر می آمد مارکسیزم سیطره ای تفرقه ناپذیر دارد، عقاید سوسیالیزم پیش از مارکسیزم را می شد، به عنوان آرائی که با قطعیت تمام به سوی گذشته رانده شده اند به حساب آورد. امروز وضع فرق کرده است. تلاشی سوسیال دموکراسی و بین الملل کمونیستی، در هر قدم ایجاد ارتدادهای ایدئولوژیکی وحشت ناک می کند. انگار اندیشه ی پیرامون سران، صیغه ای طفلانه گرفته است. پیامبران عصر زوال در جستجوی خود به دنبال فرمول های نجات بخش، مجدداً نظریه هائی را کشف می کنند که دیر زمانی پیش سوسیالیزم علمی چالشان کرده است.

و اما از حیث مسأله احزاب اپوزیسیون باید گفت که در این قلمرو، دهه های سپری شده، دگرگونی های عمیقی به وجود آورده اند، نه تنها بدین معنی که احزاب گذشته به وسیله ی احزاب جدید به خارج گود رانده شده اند، بلکه نیز بدین معنی که در شرایط عصر امپریالیستی، سرشت اساسی این احزاب و روابط متقابل آنان از بیخ و بن دگرگون شده است. هم از این روست که باید بیانیه با اهم مدارک چهار کنگره ی اول بین الملل کمونیستی، ادبیات بنیادی بلشویزم و تصمیمات کنفرانس های بین الملل چهارم تقویت شود.

پیش از این گفتیم که به نظر مارکس هیچ نظام اجتماعی از صحنه خارج نمی شود مگر آن که نخست تمام ظرفیت های نهفته خود را فرسوده ساخته باشد. لکن، حتی یک نظام کهنه شده اجتماعی هم بدون مقاومت جای خود را به نظامی جدید نمی دهد. دگرگونی در رژیم های اجتماعی مستلزم شدیدترین اشکال مبارزه ی طبقاتی، یعنی انقلاب است. اگر به دلالتی پرولتاریا با ضربه ای کاری نتواند نظام فرسوده بورژوازی را سرنگون کند، آن گاه سرمایه ی مالی در مبارزه برای حفظ سلطه متزلزل خود کاری جز این نمی کند که خرده بورژوازی نابود شده و دست از امید شسته را بدل به ارتش کشتار جمعی فاشیسم بکند. انحطاط بورژوازی سوسیال دموکراسی و انحطاط فاشیستی خرده بورژوازی، مثل علت و معلول به هم پیوسته اند.

اکنون بین الملل سوم با بی بند و باری ای بیش از بین الملل دوم، به اجرای وظیفه ی فریب دادن و نومید ساختن رنجبران در سراسر کشورهای گردن نهاده است. با کشتار پیشتاز پرولتاریای اسپانیا، مزدوران بی دهنه و افسار مسکو، نه تنها راه را برای فاشیسم آماده می کنند، بلکه حتی بخش عظیمی از وظایف آن را هم به مورد اجرا می گذارند. بحران کش داده شده ی انقلاب جهانی، که بیش از پیش بدل به بحران فرهنگ بشری می شود، در ماهیت بنیادی اش قابل تقلیل به بحران رهبری انقلابی است. بین الملل چهارم به عنوان وارث سنت بزرگی که بیانیه ی حزب کمونیست، گران بهاترین حلقه آن را تشکیل می دهد، کادرهای جدید برای حل مشکلات کهنه تربیت می کند. نظریه، واقعیت تعمیم یافته است. در برخورد صادقانه با نظریه ی انقلابی، کنشی پرشور برای تجدید بنای واقعیت اجتماعی متجلی است. این نکته که در منطقه ی جنوبی قاره سیاه، هم فکرا ما نخستین کسانی بودند که بیانیه را به زبان افریکن\* ترجمه کردند، نمودار این واقعیت است که اندیشه ی مارکسیستی امروز تنها در زیر پرچم بین الملل چهارم زنده است. آینده بدان تعلق دارد. وقتی که یک صدمین سال تولد بیانیه ی کمونیست جشن گرفته شود، بین الملل چهارم تنها نیروی قاطع انقلابی بر روی زمین خواهد بود.

نون تروتسکی، کویوآکان  
۳۰ اکتبر ۱۹۳۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.iwsn.org/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N ۳XX, UK

ایمیل: [yasharazarri@yahoo.com](mailto:yasharazarri@yahoo.com)

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۱

\* Afrikaans